

مؤلفه های دکترین امامت

مسئله امامت از قرن های نخست اسلام مطرح بوده و اختلاف شیعه و سنی را آشکار ساخت. علمای شیعه برای دفاع از این اعتقاد مهم در همان قرنهای اولیه، کتابهایی نوشته اند همچنان که مخالفان نیز آثاری در رد امامت تألیف کرده اند.



مقاله ای از دکتر عبدالحسین خسروپناه ضرورت امامت شناسی

مسئله امامت از قرن های نخست اسلام مطرح بوده و اختلاف شیعه و سنی را آشکار ساخت. علمای شیعه برای دفاع از این اعتقاد مهم در همان قرنهای اولیه، کتابهایی نوشته اند همچنان که مخالفان نیز آثاری در رد امامت تألیف کرده اند.

ابن الندیم صاحب «الفهرست» در «الفن الثانی من المقالة الخامسة فی أخبار العلماء و أسماء ما صنفوه من الكتب و يحتوی هذا الفن علی أخبار متکلمی الشيعة امامية و الزيدية» نام افرادی را در تأیید امامت برده و می نویسد: علی بن اسماعیل بن میثم التمار: اول من تکلم فی مذهب الاماميه علی بن اسماعیل بن میثم التمار ... و لعلی من الكتب: کتاب الامامة.

هشام بن الحکم: و هو ابو محمد هشام بن الحکم ... من متکلمی الشيعة ممن فتن الکلام فی امامة ... و له من الكتب: کتاب امامة ... کتاب {خلاف الناس فی امامة}.

شیطان الطاق: ابوجعفر محمد بن النعمان الامول ... تلقبه العامة بشيطان الطاق و الخاصه تعرفه بمؤمن الطاق و هو من أصحاب أبي عبدا... جعفر بن محمد الصادق (عليهما السلام) ... و له من الكتاب، کتاب امامة ... کتاب الرد علی المعتزله فی {مامه المفضول (ابن الندیم، الفهرست (اعتنی بها و علق علیها: الشيخ ابراهيم رمضان)، بیروت: دارالمعرفه، الطبعة الثانية، 1417، صص 220-217) خوارج را می توان اولین مخالفان امامت دانست که اقدام به تألیف کتاب کرده اند. ابن ندیم در «الفن الرابع فن المقالة الخامسة فی أخبار العلماء و أسماء ما صنفوه فی الكتب و يحتوی علی أخبار متکلمی الخوارج و أسماء کتبهم» می گوید: الیمان بن رباب: من جله الخوارج و رؤساهم ... و کان نظاراً متکلماً مصنفاً للكتب، و له فی ذلك: کتاب {ثبات} مامه أبي بكر. یحیی بن کامل: ... له من الكتب: ... کتاب التوحید و الرد علی الغلاة و طوائف الشيعة. (همان، صص 228-227)

قوشچی در شرح «تجريد الاعتقاد» و فخر رازی در «الاربعین» به نقد امامت پرداخته اند. این مخالفتها هنوز هم به طور جدی ادامه دارد و عامه با همان سبک سنتی خود اقدام به تألیف کتابهایی در این زمینه می کنند. در این میان، وهابیون، قویتر از سایرین از طریق سایتهای اینترنتی و تألیف کتاب تلاش می کنند تا ادله امامت همچون حدیث غدیر را نقد کنند. این انتقادات، ضرورت پرداختن به بحث امامت را توجیه می کند.

باید توجه داشت، چالش بحث امامت به اینجا ختم نمی شود؛ جریان جدیدی به نام «کسروی گرایی» در دوران معاصر ایران از زمان کسروی آغاز گردید و با پیروزی انقلاب اسلامی فروکش کرد؛ ولی در دهه اخیر دوباره این جریان رونق گرفته است. پیروان جریان کسروی گرایی، این جریان را به معنای مصطلح «مذهب و دین» نمی شمارند و معتقدند که کسروی یک مصلح دینی - اجتماعی بود که راه حلهای تازه ای برای رفع مشکلات اجتماعی نشان داد، ولی باید گفت: با اینکه کسروی همه ادیان و مذاهب رایج را مورد انتقاد قرار می داد و همه گرفتاری های اجتماعی ملل شرق و آسیای جنوب غربی را ناشی از رواج خرافات مربوط به ادیان می دانست، اما راه حلهایی که در کتابهای خود با عنوان «ورجاوند بنیاد» و «راه رستگاری» برای رفع مشکلات اجتماعی ارایه داده، همگی جنبه دینی نه فلسفی و اجتماعی و اقتصادی دارند. او برخی نوشته های خود را با شعارهای دینی مانند: «خدا با ماست»، «ما را با خدا پیمانی است» شروع می کرد. این شعارها، حاکی از آن است که اگر چه او ظاهراً از دین آوری دوری می جست، ولی در باطن، خود را یک دین آور به طریقه جدید می دانست. از این رو، مکتب او (پاکدینی - کسروی گرایی) در میان مکاتب فلسفی و اجتماعی معاصر، یک آیین مبتنی بر بینش ایده آلیستی تلقی شد. جریان «کسروی گرایی» که تا زمان انقلاب، فعالیت و نفوذ زیادی داشت، در جریان انقلاب اسلامی کم رنگ شد، ولی اکنون حدود ده سال است که دوباره فعال شده است. برای نمونه، شخصی در قالب جزوه ای به نام «تئوری امامت در ترازوی نقد» به تحلیل و بررسی دکترین امامت پرداخته و به گمان خود به نقد براهین اثبات امامت اقدام کردند.

جایگاه امامت در روایات نیز ضرورت پرداختن به آن را روشن می سازد. از نصوص دینی بر می آید که امامت از اصول بنیادین اسلام است، زیرا پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» (محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، باب 145؛ الکلینی، الکافی، ج 2، ص 19).

در روایات متعددی وارد شده که ولایت، اساسی ترین بنیاد اسلام است. امام باقر (ع) می فرماید: «بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاه و الزکوة و الصوم و الحج و الولایة و لم یناد بشیء کما نودی بالولایة فأخذ الناس بأربع و ترکوا هذه» (الکلینی، الکافی، ج

2، ص 18 به بعد، باب دعائم الاسلام.) از سوی دیگر، مقام امامت، مقامی است که خداوند متعال پس از مقام نبوت و رسالت به انبیای خود اعطا می کند. امام باقر(ع) در این باره توضیح می دهد: «ان... اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذہ نبیا و اتخذہ نبیا قبل ان يتخذہ رسولا و اتخذہ رسولا قبل ان يتخذہ خلیلا و اتخذہ خلیلا قبل ان يتخذہ اماما فلما جمع له هذه الاشياء، قال له: یا ابراهیم انی جاعلك للناس اماما فمن عظمها فی عین ابراهیم (ع) قال: یا رب و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» (الکلبینی، الکافی، ج 2، ص 175).

این جایگاه رفیع و والای امامت در تفکر دینی مستلزم این است که هر مسلمان و خصوصاً عالمان دینی نسبت به این مسأله، شناخت بیشتر و عمیق تری پیدا کنند.

نگارنده در این نوشتار درصدد است تا با طرح چیستی امامت و مؤلفه های مهدویت ثابت کند که کمال دین به امامت تحقق می یابد و امامت گرچه دربردارنده تمام معارف الهی از سوی نبی اکرم(ص) است، اما ابلاغ کننده و اجرا کننده تمام آن معارف نیست و در ابلاغ و اجرا تابع متغیرات و مقتضیات زمانی است و کمال ابلاغ و اجرای علوم و معارف اسلامی با ظهور مهدویت انجام می پذیرد.

مؤلفه های مشترک امامت نزد شیعه و سنی
دکترین امامت دارای مؤلفه هایی است که برخی از آنها میان شیعه و سنی مشترک و برخی دیگر مختص نظام اندیشه شیعه است. مؤلفه های مشترک امامت نزد شیعه و اهل سنت را می توان از تعاریف امامت به دست آورد، البته برخی مؤلفه ها، مختص دیدگاه شیعی امامت اند که بعد به آنها اشاره می شود.

مؤلفه اول: ولایت و ریاست

ویژگی ریاست و رهبری عموم مردم در امور دین و دنیا در تمام تعاریف، ذکر شده بود و در برخی تعاریف، واژه ولایت به کار رفته است. هر چند در تفسیر و معنای ولایت اختلاف وجود دارد.

معنای لغوی و قرآنی ولایت

171#&؛ ولایت، ولایت، مولا و اولیاء از ماده (و ل ی) به معنای نزدیکی و قرابت اعم از قرابت مادی یا معنوی به کار می رود. «معنای دوستی و یاری و سرپرستی همه از قرابت گرفته شده اند. 171#&؛ تفلیسی» در 171#&؛ وجوه القرآن» معنای واژه های مولی و ولی را در شش وجه مطرح کرده است و می نویسد:

171#&؛ بدان که ولی در قرآن بر شش وجه باشد:

وجه نخستین، ولی به معنی 171#&؛ فرزند» بود، چنانچه خدای در سوره مریم (5) گفت: 171#&؛ فهب لی من لدنک ولیاً» یعنی ولداً. و وجه دوم، ولی به معنای 171#&؛ یار» بود، چنانکه در سوره بنی اسرائیل (111) گفت: 171#&؛ و لم یکن له ولی من الذل» یعنی ولم یکن له صاحب ینتصر به من ذل أصابه و در سوره الکهف (17) گفت: 171#&؛ و من یضل فلن تجد له ولیاً مرشداً» یعنی صاحباً مرشداً.

و وجه سوم، ولی به معنی 171#&؛ خویشاوندی» بود، چنانچه در سوره العنکبوت (22) گفت: 171#&؛ و ما لکم من دون ا... من ولی و لا نصیر»

یعنی من قریب ینفعکم و لا ناصر ینصرکم.

و وجه چهارم، ولی به معنی 171#&؛ پروردگار» بود، چنانچه در سوره انعام (14) گفت: 171#&؛ قل أغیرا... أتخذ ولیاً فاطر السموات و الارض» یعنی أتخذ رباً و در سوره حم عسق (9) گفت: 171#&؛ أم اتخذوا من دونه أولیاء فالله هو الولی» یعنی هو الرب و از این معنی در قرآن بسیارست.

و وجه پنجم، ولی به معنی 171#&؛ خدا» بود و جمعش اولیاء باشد به معنی خدایان چنانچه در سوره العنکبوت (41) گفت: 171#&؛ مثل الذین اتخذوا من دون ا... أولیاء» یعنی الاله و در سوره حم عسق (6) گفت: 171#&؛ و الذین اتخذوا من دونه أولیاء» یعنی ألأله و در سوره الجاثیه (10) گفت: 171#&؛ و لا یغنی عنهم ما کسبوا شیئاً و لا ما اتخذوا من دون ا... أولیاء»

و وجه ششم، ولی به معنی 171#&؛ نصیحت کننده» بود، چنانچه در سوره آل عمران (28) گفت: 171#&؛ لا يتخذ المؤمنون الکافرین أولیاء من دون المؤمنین» یعنی فی المناصبه و در سوره النساء (144): 171#&؛ یا أيها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین أولیاء من دون المؤمنین» یعنی فی النصیحه و در سوره الممتحنه (1) گفت: 171#&؛ یا أيها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم أولیاء» یعنی فی النصیحه و از این معنی در قرآن بسیار است. (ابوالفضل تفلیسی، همان، صص 309-310)

معنای اصطلاحی ولایت در علوم اسلامی

ولایت در علوم اسلامی در سه دانش عرفان، کلام و فقه به کار می رود:

ولایت در عرفان به معنای باطن نبوت است. ظاهر نبوت تصرف در خلق است از طریق احکام شرعی و اظهار نبوت و ارشاد مردم و بیان

حقایق الهی، اما ولایت، باطن نبوت است. پس مراد از ولایت عرفانی، ولایت باطنی و معنوی است. سیدحیدر آملی در نص النصوص در تعریف ولی می گوید: ولی کسی است که حق تعالی متولی امر او شده است و او را از معصیت حفظ کرده است، ولی گاهی محبوب است و گاهی محب، پس اگر در مقام محبوبی باشد، ولایت او کسبی نبود و متوقف بر چیزی نیست، بلکه ازلی و ذاتی و موهوبی و الهی است، لکن اگر در مقام محبی باشد، باید متصف به صفت الهی و متخلق به اخلاق خداوندی شود تا اسم ولی بر او صادق باشد. به هر حال، در عرفان ولایت، باطن نبوت است و مقام بالاتر از ظاهر آن است. (فتوحات ج 2، باب 153 (4 جلدی) مراجعه شود).

ولایت در فقه، حداقل دو معنی دارد:

- 1- قیمومیت: ولی قیم مولی علیهم است که محجورینی مانند مجانین و غایبین و ناتوانان را در بر می گیرد.
 - 2- زعامت و رهبری: زمامداری در امور عمومی مردم، نه در امور خصوصی مثل نوع لباس پوشیدن و نوع مسکن و غیره. پس حاکم، متولی است؛ یعنی سرپرستی امور عمومی و اجتماعی مردم یا امور شخصی مربوط به امور اجتماعی آنها را به عهده دارد. ولایت مطلقه نیز به معنای زعامت در همه امور عمومی و ولایت مقیده، همان قیمومیت است.
- ولایت در علم کلام، در معانی زیر استعمال شده است:
- 1- دوستی و محبت اهل بیت(ع): که مورد اتفاق فریقین می باشد.
 - 2- ولایت تشریعی و تکوینی و زمامداری: ولایت در کلام شیعی، معنای عام تری دارد که شامل هر سه ولایت تکوینی و تشریعی و زمامداری می شود؛ یعنی ولی، قدرت تصرف در تکوین دارد و شارع در احکام شرعی است و زمامدار جامعه اسلامی نیز می باشد که منصب قضاوت را نیز برعهده دارد. البته، این ولایت اصالتاً از آن خداست و به پیامبر(ص) و ائمه(ع) واگذار می شود.

پس در این که اولین مؤلفه امامت، ولایت است، هیچ اختلافی بین فریقین وجود ندارد؛ ولی ولایت به کدام معنا؟ از تعاریف امامت چیزی به دست نمی آید. باید در بحث تصدیقی اثبات شود که امامت کدام نوع ولایت را در بردارد. قدر متقینی که شیعه و سنی بر آن متفقند، این است که ولایت به معنای زمامداری به کار می رود. اما قدرت تشریعی و تکوینی، باید بعداً اثبات گردد. شایان ذکر است، قلمرو ولایت، امور دینی و دنیوی است که بعضی مثل قوشچی و ماوردی تصریح کرده بودند. حال آیا تفکیک دین و دنیا در این عبارات ظهور در سکولاریسم ندارد؟ یعنی آیا تفکیک واژه دین از دنیا استشمام جدایی دین از دنیا را نمی دهد؟ پاسخ این است که واژه دین در تعاریف امامت در کنار دنیا به معنای جزا و آخرت به کار رفته است؛ یعنی امور این جهانی و آن جهانی؛ چنانکه تعبیر خواجه نصیر روشن بود. ولی در تعاریف امامت که دین بدون واژه دنیا و به تنهایی به کار رفته باشد؛ دین در آنجا به معنای شریعت است. پس امور سیاسی و اجتماعی نیز از شؤون امامت است و تعاریف امامت، نه تنها با سکولاریسم مترادف نمی باشد، بلکه ناقض سکولاریسم است زیرا سکولاریسم افراطی می گوید دین هیچ یک از نیازهای آدمی را برآورده نمی کند، اما سکولاریسم ملایم بر این باور است که در نیازهای فردی می توانیم به دین مراجعه کنیم، ولی در مسایل اجتماعی به دین حاجتی نیست. در حالی که امامت نشانگر حضور دین در صحنه دنیا و آخرت است. پس این تعبیر که امام، جامعه را در امور دینی و دنیوی اداره می کند، هیچ دلالتی بر جدایی دین و دنیا ندارد.

مؤلفه دوم: خلافت و نیابت از رسول خدا(ص)

این ویژگی مورد اتفاق شیعه و سنی است. خلافت در معنای امامت مندرج است و اهل لغت نیز به آن اشاره کرده اند. ابن خلدون نیز همین مطلب را بیان کرده است، ولی در این که خلافت و امامت دو مفهومند یا یکی، حق این است که خلافت و امامت مفهوماً متفاوتند. هر چند خلفای بعد الرسول هم خلیفه اند و هم امام، ولی گاهی شخصی امام است، ولی خلیفه نیست مثل حضرت ابراهیم(ع) که امام بود؛ اما خلیفه نبود. البته از نگاه روان شناختی، خلیفه تقدس امامت را ندارد. پس خلافت از مشترکات شیعه و سنی است و اختلافی در آن نیست. در اصول کافی نیز روایتی از امام رضا(ع) نقل شده است که الامامة خلافة الرسول (الکلینی، الکافی، ج 1، 198)

مؤلفه سوم: وجوب پیروی همه مردم از امام

این ویژگی نیز از تعاریف شیعه و اهل سنت به دست می آید که همه مردم باید از امام پیروی کنند، پس فرق بین شیعه و سنی در وجوب پیروی از امام معینی نیست، بلکه اختلاف در دو نکته است:

الف) آیه ولایت تنها زمامداری است یا ولایت تکوینی و تشریعی را هم شامل می شود؟

ب) قید اصله و نیابه را که شیعه در تعاریف مطرح می کند. یعنی آیا امام به نیابت از مردم مقام امامت را عهده دار است یا اینکه

امامتش اصالت دارد و نیابتی از مردم نیست. هر چند نیابت امامت از پیامبری مورد تأیید و تأکید شیعه است.

مؤلفه چهارم: رهبری شرعی

تعاریف شیعه و سنی بر رهبری امام هم دلالت داشته اند. چون وقتی می‌گوییم امامت، نیابت از نبی است، تقدس و مشروعیت الهی برای آن قایل می‌شویم؛ به تعبیر ابن خلدون، امامت، خلافت از صاحب شرع است.

مؤلفه پنجم: امام شخص است نه حزب، گروه و شورایی خاص

تعاریف امامت دلالت دارند بر این که امام شخص است نه حزب یا گروه خاص یا قبیله ای معین. سیره متشرعان نیز همین مفهوم را در طول تاریخ تحقق بخشیدند.

مؤلفه ششم: قلمرو این زعامت و رهبری امور دین و دنیا است

در بعضی از این تعاریف، تنها واژه دین آمده بود، ولی در برخی دیگر، واژه دین و دنیا با هم بیان گردید. مراد از دین در دسته نخست تعاریف، اسلام است؛ ولی آنجا که دین تنها به کار رفته، مراد از دین، آخرت است. پس همان گونه که گذشت، در هر دو صورت، امور دنیوی و اخروی در مجموع جزو مفهوم امامت است. حاصل سخن این که در این مؤلفه نیز اختلافی نیست و به اعتقاد فریقین امام، متولی آبادانی دنیا و آخرت مردم است، لذا اهل سنت، خلفا را به راشدین و غیرراشدین تقسیم می‌کنند و بر این باورند که خلفای راشدین (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) به فکر دنیا و آخرت مردم بودند، ولی معاویه و دیگران هر چند به خاطر صحابی بودن مورد احترام هستند، ولی غیر راشدین هستند و به فکر دنیا و آخرت مردم نبودند.

مؤلفه های اختصاصی امامت نزد شیعه

تاکنون آنچه گفته شد، مؤلفه های مشترک فریقین (شیعه و سنی) بود، ولی امامت از دیدگاه تشیع مؤلفه های دیگری نیز دارد که عبارتند از:

1- قلمرو ولایت و تعمیم آن در ولایت تکوینی و تشریعی و زمامداری

2- عصمت: همان طور که شیخ مفید فرمود: معصومون کعصمة الانبیاء، یعنی امامان همانند پیامبران معصومند.

3- ریاست بالاصالة لا بالنیابة عن الناس: یعنی مردم او را انتخاب نمی‌کنند، هر چند بیعت مردم لازم است؛ ولی بیعت مردم به امام مشروعیت نمی‌دهد، برخلاف دموکراسی لیبرال که مشارکت مردم را مشروعیت ساز می‌داند. البته بیعت در واقع وجوب پیروی از امام را عملی می‌سازد. ولی به نظر اهل سنت، امام نیابت از مردم دارد و مشروعیت فلسفی او به انتخاب مردم است.

با این ویژگی های اختصاصی شیعه برای امامت، روشن می‌گردد که چیستی امامت بین شیعه و اهل سنت تفاوت ماهوی دارد، همچنان که تفاوت #171من هوی» نیز بین آنها آشکار است؛ هر چند بسیاری از تعاریفی که شیعه و اهل سنت ذکر کرده اند مشترک بودند. امامت نزد اهل تسنن در حد حکومت داری و حاکمیت امور دنیوی است، ولی امامت نزد شیعه تداوم نبوت، مرجعیت دینی و زعامت و خلافت و تولیت اجرای احکام است. معنای امامت نزد شیعه وسیع تر و دقیق تر از معنای متداول نزد اهل سنت است.

اینجا پرسش مهمی قابل طرح است و آن این که حد نصاب تشیع در بحث امامت چیست؟ اگر کسی امامت را به معنای زعامت سیاسی و اجتماعی- یعنی به معنای اهل سنت- بداند، ولی مصداق آن را علی(ع) معرفی کند، آیا شیعه خواهد بود یا نه؟ به نظر می‌رسد هر چند شیخ مفید فرموده است، هر کس امامت بلافصل علی(ع) را بپذیرد شیعه است، ولی نمی‌توان از عبارت ایشان استفاده کرد که چنین شخصی شیعه است، زیرا یکی از شروط امام از نظر شیعه، نص و نصب الهی است، در حالی که امام به معنای زعيم سیاسی و اجتماعی به نص خاص نیازی ندارد و مردم می‌توانند او را تشخیص دهند، مانند ولایت سیاسی و اجتماعی فقیه جامع الشرایط که توسط مردم قابل تشخیص است، گر چه به نص عام مشروعیت پیدا کند. بنابراین، شخصی که امامت بلافصل امیرالمؤمنین را بپذیرد، لیکن نص و نصب الهی را برای امامت نپذیرد، نمی‌توان او را شیعه کلامی دانست، هر چند او جزو تشیع تاریخی به شمار می‌آید، مثل برخی فرق زیدیه.

پرسش اساسی دیگر این است که تفاوت امامت و نبوت در چیست؟

فرق بین نبوت و امامت در دو ساحت قابل طرح است:

1- تفاوت امامت با نبوت بالمعنی الاعم (نبوت تشریعی و تبلیغی).

2- تفاوت امامت با نبوت بالمعنی الاخص (یعنی نبوت تشریعی)

شیخ طوسی در کتاب #171؛ الرسائل العشر و رساله #171؛ الفرق بین النبی و الامام می گوید:

فرق در این است که نبی پیام رسان از طرف خداوند است، ولی بدون واسطه بشری؛ یعنی یا اصلاً واسطه ای در کار نیست و خداوند مستقیماً معارف را به او می دهد و یا این که واسطه ای وجود دارد، ولی بشری نیست، مثلاً فرشته ای یا رسول آسمانی یا من ورای حجاب (برای نمونه درختی یا آتشی) آن پیام را برساند. اما امام، پیام رسان الهی است ولی با واسطه بشری و آن واسطه پیامبر(ص) است. پس در این جهت فرقی بین امام و راویان عن النبی نیست؛ همان طور که راوی روایتی را از پیامبر(ع) نقل و به مردم ابلاغ می کند، پیغمبر هم حقیقتی را به امام می دهد و امام آن پیام را به مردم می رساند.

شیخ طوسی دو ویژگی دیگر را برای امام بیان می کند:

(1) مقتدا و پیشوای مردم در اقوال و افعال؛ البته در این جهت بین امام و نبی فرقی نیست.

(2) زعامت و حاکمیت؛ امام به تدبیر و سیاست جامعه قیام می کند. این ویژگی اختصاص به امام دارد. پس نمی توانیم بگوییم هر نبی ای امام است، همچنان که نمی توانیم بگوییم هر امامی نبی است. ممکن است انبیایی باشند که امام هم باشند، مثل انبیای اولوالعزم که همگی امام نیز بودند یا بعضی انبیای غیراولوالعزم مثل سلیمان و داود نبی که مقام امامت به معنای زعامت سیاسی- اجتماعی را داشتند، ولی این موارد دلیل خاص می خواهد. پس دلیلی وجود ندارد که اثبات نماید هر پیغمبری، امام است. از طرف دیگر، ممکن است امامی باشد که پیغمبر نباشد؛ یعنی زعامت، رهبری و هدایتگری دینی و دنیوی را داشته باشد، ولی پیغمبر نباشد. پس به نظر شیخ طوسی، گوهر نبوت همان دریافت وحی بلاواسطه بشریه است و گوهر امامت تعلیم و سیاست امت، رهبری و مدیریت جامعه است. پس نسبت امام و نبی عموم و خصوص من وجه است. عبارت شیخ طوسی از این قرار است:

#171؛ الفرق بین النبی و الامام و بیان فائده کل واحدة من اللفظتین و هل یصح انفکاک النبوة و الامامة علی ما یذهب کثیر من اصحابنا الامامیه ام لا؟ و الامامه داخله فی النبوه و لایجوز ان یکون نبیا و لایکون ان یکون اماما علی ما یذهب به الاخرون، و ای المذهبین أصح؟

النبی هو أنه مؤد عن... تعالی بلاواسطه من البشر و لایدخل علی ذلک الامام و لا الامه و لا الناقلون عن النبی و ان کان بأجمعهم مؤدین عن... بواسطه من البشر و هو النبی... و الامام یتستفاد منه أمران: أحدهما أنه مقتدی به فی أفعاله و أقواله من حیث قال و فعل، لان معنی الامام فی اللغة هو المقتدی به، الثانی أنه یقوم بتدبیر ألامة و سیاستها و تأدب جناتها و القیام بالدفاع عنها. فی المعنی الاول یشارک الامام و النبی أما فی المعنی الثانی...»
(الرسائل العشر، صص 111-109)

هر نبی، تدبیر و سیاستمداری را برعهده ندارد، گر چه #171؛ مقتدی به» باشد. لذا ممکن است پیغمبری باشد که وحی به او برسد، ولی مردم را به حاکم دیگری مانند: طالوت به اذن و دستور الهی فرا خواند. استاد شهید مطهری تفاوت دیگری را برای نبوت و امامت ذکر کرده است که تکمله قول شیخ طوسی است، وی با بیان دیگری می فرماید:

#171؛ نبوت راهنمایی است، ولی امامت رهبری است. وظیفه راهنما فقط نشان دادن راه است، ولی بشر علاوه بر راهنمایی به رهبری نیاز دارد؛ یعنی نیازمند است به افراد یا گروه و دستگاهی که قوا و نیروهای وی را بسیج کنند و حرکت دهند.» (مجموعه آثار، ج 3، صص 321-318)

پس این وظیفه را رهبری به عهده دارد. وظیفه راهنما ارائه طریق است و کار رهبر ایصال الی المطلوب و به فعلیت درآوردن استعدادها و قابلیت های اوست. فلذا ختم نبوت، ختم راهنمایی و ارائه برنامه به انسانهاست، ولی امام این برنامه را عملی می کند. به عبارت دیگر، پیامبران تشریعی یعنی اولوالعزم از جمله پیامبر(ص) چهار وظیفه عمده داشتند:

1- تلقی و ابلاغ وحی (برنامه دینی که اعم از قرآن و تبیین قرآنی است)

2- مرجعیت دینی (ولایت تشریعی یا تبیین و تشریح وحی)

3- ولایت تکوینی (معجزات و ولایت معنوی و عرفانی)

4- زعامت و ولایت سیاسی، اجتماعی و قضایی.

اما نبوت تبلیغی، تنها سه وظیفه اول را دارند و اگر هم بعضی از انبیای تبلیغی دارای ویژگی چهارم بوده اند، دلیل مستقلى این مقام را به ایشان عطا می کند. پس هر چه نبوت تبلیغی و تشریعی در تلقی و ابلاغ وحی با یکدیگر اشتراک دارند، ولی تفاوت آنها در این است که هر چند ممکن است پیامبر تبلیغی، احکام جدیدی بیان نماید، همچنانکه در زبور داوود احکامی بوده است که در تورات به آنها اشاره ای نشده است، ولی این احکام جدید به نحوی نیست که موجب جدید شدن شریعت شوند، بلکه شریعت سابق را تکمیل می کنند؛ مخصوصاً در نبوت های تبلیغی که نبی دارای مقام امامت نیز بوده است. ملاک اولوالعزم بودن، دارا بودن کتاب مشتمل بر شریعت مستقل و جدید است.

حاصل سخن آن که نبوت تبلیغی دو ویژگی دارد:

- 1- ارتباط مستقیم با خداوند و دریافت وحی تشریعی از حق تعالی بدون واسطه بشری.
- 2- شریعت جدیدی غیر از آنچه به پیغمبر اولوالعزم پیشین وحی شده، به پیامبر تبلیغی نازل نمی شود. هر چند احکام جدیدی نازل نماید، ولی لازمه بیان احکام جدید، شریعت جدید نیست، بلکه او و پیامبر سابق هر یک بخشی از وحی را به مردم ابلاغ کرده اند. حال امامت که طبق تعریف شیعه و سنی جانشینی پیامبر است (خلافة عن النبی)، طبق نظر اهل سنت این خلافت و جانشینی فقط در وظیفه چهارم یعنی ولایت سیاسی و اجتماعی می باشد، ولی بنابر نظر شیعه این خلافت در وظیفه دوم، سوم و چهارم است. یعنی از ادله ای مثل حدیث منزلت- که پیغمبر(ص) به علی(ع) فرمود: تو مثل هارون هستی الا انه لا نبی بعدی- فهمیده می شود که گوهر نبوت دریافت مستقیم وحی بود که علی(ع) این ویژگی را نداشت. تبیین و تشریح وحی جزو ولایت تشریعی پیامبر است.

حال این جا دو ابهام و سؤال وجود دارد که باید توضیح داده شود تا بحث روشن تر گردد:

سؤال اول: اگر امام حقایق را از پیامبر دریافت می کند، پس فرق امام با راوی روایت در دریافت حقایق دینی چیست؟ جواب این است که فرق امام با راوی روایت در دو جهت است:

تفاوت اول در این است که راوی روایت، از طریق ابزار عادی معرفت یعنی سمع و بصر، حقایق دینی را دریافت می کند؛ پای منبر امام می نشیند معارف دینی را از پیامبر(ص) می شنود، یادداشت می کند، ضبط می کند و بعداً به مردم ابلاغ می نماید. البته احتمال خطا در کارش هم هست، پس عالمان دین شناس باید قواعد علم درایه و رجال را به کار بندند تا روایت صحیح السند و الدلالة را اخذ کنند. اما امام معصوم این طور نیست؛ امام از طریق غیرعادی حقایق را دریافت می کند، لذا امیرالمؤمنین(ع) می فرماید: پیغمبر(ص)، بابی را بر من گشود که از آن باب هزار باب دیگر گشوده شد. حقیقت این نوع دریافت را نمی فهمیم که آیا به صورت علم حضوری است یا حصولی یا...؟ همان گونه که حقیقت کشف و شهود و همچنین وحی را نمی دانیم. حتی حقیقت علم هم برای خیلی از انسانها معلوم نیست، ولی به هر حال این مقدار را با دلیل می دانیم که پیامبر به استمداد از ابزاری، حقایق دینی را به امام ارسال کرده و امام به صورت کامل دریافت می کند و به مرور زمان به مردم منتقل می سازد. شهید مطهری می فرماید:

171#؛ آیا بعد از پیغمبر(ص) انسانی وجود داشت که واقعاً مرجع احکام دین باشد، آن طوری که ایشان مرجع و مبین و مفسر بودند؟ آیا یک انسان کامل با این مشخصات وجود داشت یا نه؟ گفتیم وجود داشت با این تفاوت که آن چه پیغمبر در این گونه مسایل می گوید، مستند به وحی مستقیم است و آنچه ائمه(ع) می گویند مستند به پیغمبر است، نه به این شکل که پیغمبر به آنها تعلیم کرد، بلکه به آن شکلی که می گوئیم علی(ع) فرمود: پیغمبر بابی از علم را به روی من باز کرد که از آن باب هزار باب دیگر بر من گشوده شد. ما نمی توانیم تفسیر کنیم که پیغمبر چگونه علم را از ناحیه خدا می گیرد. نمی توانیم تفسیر کنیم که چه نوع ارتباط معنوی میان پیامبر و علی(ع) بود که پیامبر حقایق را کما هو حق و بتمامه به علی آموخت و به غیر او نیاموخت» (مجموعه آثار، ج 4، ص 859)